

# شرح فاضل

۴۷

دعوی نمود و فرزندش حسن بن علی بدان گواهی داد و علی بن ابیطالب بر  
شرح شهادت حضرت حسن را انکار آورد بدین واقعه استدلال آوردند  
برجواز شهادت پسر و حق پدر خود پس شهادت پسر زاد رباره پدر تجویز کرد  
و اثر امانت خود قرار دادند و آنرا بمنزله شهادت برادر و شهادت برادر  
جاری ساختند و در تجویز خود بدین واقعه استناد جستند و بفعل علی  
ابطالب استدلال نمودند و حال آنکه کتبه سیر آن واقعه را ندانند و حقیقت  
آنرا ادراک ننمودند

هم کمال الدین مذکور در مقام ذکر بعضی از قضایا و احکام امیر مؤمنان کوی  
و منها اثر رفع ان شریحا الفاضلی قد قضی فی امرأة قد ماتت و خلفت زوجا  
و ابی عم احدھا اخ من ام و قد اعطی الزوج النصف من ترکھا و اعطی الباقی  
لابن العم الذی هو اخ من ام و حرم الاخر فاحضر علی و قال ما امر قد بلغنی  
من قضائک فی قضیة المرءة المتوفاة ذات الزوج و ابی العم احدھا اخ  
من ام قال یا امیر المؤمنین قد قضیت الزوج بکتاب الله و اجر بیتا بن العم  
لکونه اخا من ام مجری اخو بن احدھا اخ من اب و الاخر من اب و ام فان کفر  
عليه و قال فی کتاب الله ان الباقی بعد الزوج لابن العم الذی هو اخ من  
ام قال لا فقال فما فقد قال الله تعالی و ان کان رجل یورث کلا لة او امرئة  
و له اخ و اخنت فیکل و احدهما التمس فیحمل للزوج النصف و اعطى الاخ  
من الام التمس ثم قسم الباقی بین ابی العم فحصل لابن العم الذی هو  
اخ من ام ثلث و لابن العم الذی لیس اخا من ام سدس و للزوج نصف  
فثکلت الفریضة و رد قضاء شرح و اسند رک علیه

یعنی از جمله قضایای امیر مؤمنان علیه السلام آن است و قضا حضرت را  
خبر دادند شرح قاضی و حق زنی که وفات کرده و زوج و پدر عم  
کذا رده است که یکی از آن دو برادر را در بی آن زن است شرح چنین حکم  
کرده و مال آن زن را در میان و در چنین تقسیم نموده است که نصف مال  
آن زن را بر زوج داده و باقی آنرا به پسر عمی که برادر مادری است عطا

# شرح فاضل

۴۱

نموده و پسر عم دیکر را از میراث محروم ساختند است چون این خبر بضررت رسید  
شرح را احضار کرده فرمود این حکم چنین است تو بمن خبر داده اند در واقع  
زنی که مرده است و او را از زوج و دو پسر عم است که یکی از آند و برادر مادری  
آن زن است شرح عرض کرد یا ایها المؤمنین ذکر باره زوج از روی کتاب الله  
حکم نمودم و پسر عمی را که برادر مادریست بمنزله دو برادر جاری ساختم یکی برادر  
پدری و دیگری برادر مادری بدین نسبت تمام مایقی را بعد از وضع نصیب زوج  
با و دادم و پسر عم دیکر را محروم ساختم حضرت آن حکم را بوشرح انکار نمود و  
فرمود آیا در کتاب الله است که باقی بعد از نصیب زوج مخصوص پسر عمی است  
که برادر مادری میباشد شرح عرض کرد نه فرموده ها ناخداوند در  
فرقان مجیدش فرمود و ان كان رجل یورث کلاله الخ یعنی اگر مردی یا  
زنی بمیرد و ایشانرا برادر و یا خواهر مادری یا شد پس برای هر یک از برادر  
و خواهر مادری سُدس مال است پس حضرت چنین حکم کرد و مال آن زن را  
بدین پنج قسمت نمود نصف مال بزوجه داد و سدس مال برادر مادری  
عطا کرد آنگاه دو سدس باقی را در میان دو پسر عم تقسیم کرد پس برای  
پسر عمی که برادر مادری بود ثلث مال حاصل کرد پس برای پسر عمی که برادر  
مادری نبود یک سدس و برای زوج نصف مال پس فریضه کامل گردید و قضا و  
شرح وارد کرده بر وی اعتراض نمود انتهى

گوید  
علی بن علی اربلی در کتاب کشف الغمیرین از نقل ابن روایات از کمال الدین  
اقول ان هذه الضمة فی هذه المسائل و قسمه القرا بجزا و زدها ابن طلحة  
و غیره من علماء الجمهور و لیست مذهب ایها المؤمنین علی السلام و لکنه  
لشرفه و محله من العلم و مکانه من هذا الدین بحسب اهل کل طائفة از پیرو  
الپردقابون فنا و پهم و محاسن ما یجدونه فی مذاهبهم و یجعلونه مرجعاً  
یشتدون الیه فی ترویج مسائلهم و باتمون به فی مصالح ادیانهم شعر  
تشبه الخضر ان الالباب فی مشبهات فیصل الحسین بالجیل  
و قد رواها اصحابنا عنه علی السلام و علی هذا یكون قد افق بها علی مذاهبهم

# شرح قاضی

۴۹

فان کان ممنوعاً فی ایام خلافه عن کثیر من اذاتہ الدینتہ حتی تتراد عزله  
شریح وقال غریبه هکذا وعلت سئل وارتق ایکن فلم یکن من عزله والاسبغ  
به وکرمثلها مما منع عنہ ان یجری علی الحق الذی لا یس فی حق قبله رأی اب  
مع رای عمر احب الینا من رأی علی انفرادک والخطب جلیل وبالله المستعان  
ولما قبله رأی اب مع رای عمر احب الینا قال لعبدک السلا بے افضوا کما  
کنتم تقضون فالتی اکرم الخلاف وکان عبیدہ هذا قاضیا

ملخص معنی گوید من خود گویم کمال الدین بن طلحه وخری از جمهور مرفوع است  
تمت قرائت وادراپنائل بدینگو نکر ذکر شد ابراد نموده اند و برطبق  
ان فوی گفته اند و آن مذهب امیرالمؤمنین علیه السلام نیست ولی بسبب شرافت  
قدرا امیرالمؤمنین و مقام و منزلت آنحضرت در علم و دین مردم هر طایفه دوست  
دارند که در سابق فداوی خود و محاسن مذاهب خود را با آنحضرت نسبت دهند  
در ترویج مسائل آنحضرت را اصل و مستند خویش قرار داده بقول وی استناد  
جویند و در مصالح ادیان با و پیروی نمایند شعر

تشبه الخیرات الاناث بها فی شہما فینلن الحسن بالحبیل

یعنی شاهدان شرمیکن در رفتار بوی تشبیه میورزند و با آن حسن و دلالت  
با بن لطایف و احسب انابل میگرددند و این مسائل را اصحاب ما امامت نیز از  
آنحضرت روایت کرده اند بنا بر این آنحضرت در این مسائل بر طبق مذهب اصل است  
فوی گفته زیرا در ایام خلافتش از امور دینتہ آنچه را که اراده مینمود او را  
از اجراء آن ممنوع میباشند حتی آنکه خواست شریح قاضی را از قضاوت  
عزل کند و زافر مورد نیت خاطر غروب کرده و سنتها را رفته است و پیر  
از مردمان دشوه میبکیرد پس آنحضرت متمکن نگردد بد شریح را عزل کند  
و دیگر پرا جای او بقضاوت نصب نماید چه بسیار مانند این واقعه بود که  
حضرت از اجراء حق در آنها ممنوع بود حتی آنکه آنجنابها گفتند رفوی  
رأیت بارای عمر بن خطاب موافق باشد نزد ما محبوبتر است از رای تو بدین  
امر دشوار و عظیم است ان خداوند باید یاری طلب کرد و آنگاه که آنحضرت

گفتند

# شرح فاضل

٥٠

كفشد زای تو با صفت زای عمر بن خطاب نزد ما محبوبتر است عیناً سلیمان قاضی را  
گفت بدان پنج کدر میان مردمان حکم بیند و بد حکم کیند ز پر اخوش نذارم در احکام  
با آنان که پیش از من بوده اند مخالفت کنم انتهى

سید رضی علیه الرحمه در کتاب شرح البلاغه در باب مکاتیب امیر المؤمنین علیه السلام  
گوید و من کتابه علیه السلام کتب شرح بن الحارث قاضیه روی ان شرح

الحارث قاضی امیر المؤمنین علیه السلام اشتری علی عهد دارا بنما بین دینار و  
لها کتابا و اشهدت فیہ شهوداً فقال شرح قد کان ذلك با امیر المؤمنین قال

فقطر الیه نظر المغضب ثم قال یا شرح اما ان سبنا نیک من لا یبظرنه کتابک ولا  
کتابک عن یمنک حتی یخرجک منها شاخصاً و یسک الی قبرک خالصاً فانظر

یا شرح لا تكونا یسعت هذه الدار و من غیر ما لک و نفدت الثمن من غیر حلالک  
فاذا انت قد حضرت دار الدنيا و دار الآخرة اما لو انک کنتا تبین عند شرائک

ما شریک لک کتاباً علی هذه التسخیر فمترعین شرا هذه الدار بالدنهم  
فما فوقه و التسخیر هذه هذا ما اشتری عیند لیل من میت قد ارجع للروح الاشری

منه داراً من دار العز و من جانب القابین و خطه الها لکین و صبح هذه  
الدار حده و دار اربعة فالحلال اول ینتهی الی دواعی الاغاث و الحلال الثانی

ینتهی الی دواعی المصیبات و الحلال الثالث ینتهی الی الهوی المردي و الحده  
الرابع ینتهی الی الشیطان المعوی و فی شرح باب هذا الدار اشتری المعتر

بالامل من هذا المزج بالاجل هذه الدار یا الخروج عن عز القناعه و الدخول  
فی ذل الطلب و الضراغه فما ادرك هذا المشتري فیما اشتری من درک فعله

مبیل اجسام الملوك و سالف نفوس الجبابرة و من یملک الضراغه مثل کس  
و قیصر و تبع و عبور و من جمع المال علی المال فاکثر و من یفی و یفید و ذخر و

یخد و ادخر و اعتقد و نظر بر عهده للولدا اشخاصهم جیباً الی موقف العرض و  
مواضع الثواب و العقاب اذا وقع الامر بفصل القضاء و خسر هنا لک المبتلوی

شده علی ذل العقل اذا اخرج من ارض الهوی و سلم من حلا ثوی الدنيا  
یعنی من جمله از مکاتیب امیر المؤمنین کتابین اثر برای شرح بن حارث

فاضل

# شرح فاضل

۵۱

قاضی خود نوشته چنین روایت کرده اند شرح بن قاضی امیر المؤمنین در آیات مخرلا  
انصرت برای راهبستان دینار ایتباع نمود این خبر بجمع هابون امیر المؤمنین  
رسید شرح را طلبید و او را فرمود مرا چنین خبر داده اند تو سراپه راهبستان دینار  
ایتباع نموده و در آن مکتوبی نوشته و بر آن شهود و کواهان گرفته شرح معروض  
داشت چنین بوده است با امیر المؤمنین را وی گفته پس حضرت ختمناک بروی نظر  
کرد آنگاه فرمود ایشیچ بدان بد رسیده که زود است بیاید تو را کپی که در اینکنا  
نظر نکند و از شهود تو پرسش نماید از میان این سرای تو را بیرون آورده تو را  
در میان کور گزارد بر حالی که از آنچه در این دنیا کسب نموده چیزی با تو نباشد  
پس ایشیچ بگو تا مثل کن که این خانه را از غیر ما لک ایتباع نموده و قیمت آنرا از  
حرام نقد نموده باشی چه بر این نقد بر سرای دنیا و سرای آخرت خود را ثبانه نموده  
هانا اگر تو هنگام این خانه بنزد من آمده بودی هر آینه برای تو کتابی بر این نسخه  
میتویشتم تا اینکه بخریدن این سرای بیکد هم و یا بیشتر اصلا رغبت نکنی و  
آن نسخه بدین شرح است **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** هدا ما اشتری عید فی لیل الخ  
حاصل و ملخص نامه مبارک آنکه این سرایست که خریده است آنرا ابتداء ذیل و خوا  
از مینی که بر کنده شده است از مکان مالوف دنیا و برای آخرت شناخته است  
خریده از او سراپه را از سرای غریبه که واقع است در سمن اهل فنا و محله هالکان  
و این خانه دارا است حدودا ربعه را **حَدَّوْلَ اَنْ مَنِّیْ اَسْبَدَ وَاَعِیْ اَفَاثَ وَاْمُوْرَ**  
**کَمْ مَنِّیْ بِلَا یَا وَاَعْمٰنَ اَنْدَ حَدَّوْمَ مَنِّیْ اَسْبَدَ وَاَعِیْ مَصِیْبَاتَ وَاْمُوْرَیْ کَمْ مُوْرَ**  
**کَلَفَ مَصِیْبَاتَ اَنْدَ حَدَّوْمَ اَنْ مَنِّیْ اَسْبَدَ وَاَعِیْ نَفْسَانِیْ کَمْ مَهْلَکَ اَنْسَانِیْ**  
**حَدَّوْمَ اَنْ مَنِّیْ کُوْرَدَ بِشَطَّانِ مَعُوْرَیْ کَمْ کَرَاهَ کُنْدَه سَالِکَانَ رَاهِ یَقِیْرَانَ**  
**وَدَدَ اِنْ حَلْکَ شُوْدَه مِیْشُوْدَ دَرِ اِنْ سَرَا کَمْ مَحَلْ دَخُوْلَ وَاَخْرُوْجَ اَنْتَ خَرِیْدَه اَسْت**  
**اِنْ کَرَفَا رَفْنَه اَمِیْدَ اَمَلِ اِنْ اَوَارَه شَدَه بَا جَلِ تَمَامَتَا اِنْ سَرَا رَا مَخْرُوْجَ**  
**اِنْ عَزَّ قَنَا عَتَّ وَا دَخُوْلَ رَدَلْ خَوَاشِرَ وَا خَوَیْ طَلِبِیْنَ اِنْ مَشَرَّ اِنْ اَدْرَا اِنْ**  
**مَعَامَلَه دَرِکَ بَهْمَرِ سَلْکِیْ بَرَا وَا دَعُوْیَ نَمَیْدَ کَمْ اِنْ حَقِّیْ مَنِّیْ بُوْدَه اَسْکَرَه اَوْ بَعِیْرَ حَقِّیْ**  
**بِنُوْفَرُوْخِنَدَا سَتَّ وَا تَوْبِیْعَ بَرِ حُوْدَ رَا اَنْ تَصْرَفَ کُوْرَدَه پَسِ بَرِنَبَا کَمْ کَرَه اَجْسَا اِنْ اَسْکَرَه**

# شرح فاضل

۵۲

و بیرون کنند جانهای جباران و زائل سازند ملک منکبان مثل کسری پادشا  
عجم و تیسر سلطان روم و تبع و جبر و البان بن و جمعی که مال را بر روی مال  
گذاشته در مقام اکتار و بسیاری آن در میانند و بناهای رفیع نموده آنها را  
زینت دهند و مال بسیار ذخیره میکنند بیکان آنکه فایده بر فرزندان ایشان  
خواهد کرد یعنی بر مؤنسان که با بیع و مشتری و صاحب درک زاد و موقوفه  
و پریش و مقام ثواب و عقاب حاضر سازد تا مهم دعوی ایشان فصل باشد  
آنکه اگر امر خداوند در موقوفه قیامت واقع شود و حق را از باطل جدا سازد  
در آنوقت خسران و زیانکاری را با بطلان ترا خواهد بود و گواه آنست بر معانی  
مذکور عقل کااهی که خود را از قید و اسیری هوا و هوس آزاد سازد و از  
علائق دنیوی سالم بوده باشد

مولانا بهاء الدین عاملی واقعاً شرح را از طرق امامیه برنجی دیگر روایت  
کرده است در کتاب اربعین که از مصنفان او شنیده و روایت شده است  
بندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن بابویه فیضی از صالح بن علی بن احمد  
از محمد بن علی بن عمر بن ریاح از محمد بن فرج زحجی از عبدالله بن محمد عجلی از  
عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام  
از پدرش عبدالله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن محمد له گفت  
قال فی شرح الفاضل اشرف دارا بنها مین دینار او کتب کتابا و اشهدت  
عدوفاً فیما ذلکنا من المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فبعثت الی مولاه قنبر  
فایتت فلما دخلت علیه قال یا شرح اشرف دارا او کتب کتابا و اشهدت  
عدوفاً و ذنبت ما لأفضل نعم قال یا شرح اتق الله فانه سببنا من لا یبصر  
فی کتابک ولا یستل عن یتشک حتی یخرجک من دارک شاخصاً و یسلک الی قبرک <sup>لصلاً</sup> حتماً  
فانظر ان لا تكون اشرف هذه الدار من غیر ما لکها و ذنبت ما لا من غیر حله  
و اذا انت قد خسرت الدارین جیباً الدنیا و الآخرة ثم قال علیه السلام یا شرح من فلو  
کنت عندهما اشرف هذه الدار انبغی فکتبت له کتاباً علی هذه النسخة اذن لشرها  
بدرهین قال قلت و ما کنت تکتب یا امیر المؤمنین علیه السلام قال کنت اکتبک

# شرح قاضی

۵۳

هذا الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى الخ  
یعنی شرح قاضی مرزا گفت خانه خریدم بپشتاد دینار و سنگ بر طبق آن نوشتم  
و گروهی را از عدول مؤمنین بر آن گواه گرفتم پس ناگاه این خبر با من  
المؤمنین علی بن ابیطالب رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد چون  
بخدمت آنحضرت رسید مراد و معترض خطاب آورد که فرمود این شرح خانه  
خریده و سندی بر آن نوشته و جمعی را از عدول بر آن گواه گرفته و بهای  
آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمود این شرح از خدا بترس و شیوه پرهیزگار  
پیش آر که زود باشد بر تو وارد شود شخصی که نگاه بپندت نکند و از گواها  
تو چیزی پرسد تا آنکه چیزی نپرسد تا آنکه بیرون ببرد شخص تو را از خانه تو بر  
حالی که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارق نگردد باشد و بنیاد  
تو را بقبر تو بی آنکه چیزی از رخسار قدت نپای بهیزاه تو باشد پس بیدار بصرت  
درنگ مبادا که این خارا خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده  
باشی بجهای آن مالیکه از وجه حلال بدستیا ورده باشی و تو در آن هنگام  
بجقین که متمم نقصان دنیا و آخرت خواهی بود و بعد از آن فرمودند این شرح  
اگر وقتی که داده خریدن آن داشتی پیش من آمدی سندی در این باب برای  
تو بنوشتم بر این نسخه که چون اثر باخاطر میآوردی اگر بدو در هم بنویسند  
نمیخردی شرح گوید گفتم چه چیز مینوشی ای مولای مؤمنان فرمودند بنوشتم

برای تو این سند را بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى الخ

بعد نسخه را که شرح رفت با اختلافی اندک مذکور داشته اند

و در واقع مسلم بن عقیل رضوان الله علیه شرح قاضی در کوفه بود و بعد  
قضا و نشغال داشت و موافق احوال مورخان و ارباب سیر شرح  
آن کسی است که در ابلاغ سخنان هانی بن عمرو بقبیله مذبح تقصیر توانچه را  
که از هانی استماع کرد بقبیله اش رسانید چنانچه ابن جریر در کتاب کامل  
در واقع مسلم گوید

عبدالله بن زیاد امر کرده اند که در خانه افکندند و در بر روی وی کشند

# شرح فاصحه

۵۴

خبر پسر و بن حجاج دادند که هائے مشغول کرد بدین عمر و بن حجاج با جماعتی از  
قبیله مذبح سوار شده آمدند اطراف قصر را احاطه کردند عمر و بن حجاج ندا کرد  
منم عمر و بن حجاج و این جماعت شجاعان و اعیان مذبحند طاعت خلیفه را خلع  
نموده و از جماعت مفارقت نموده ایم پس عید الله بشریح قاضی که در مجلس حضور  
داشت گفت نزد هائے برو و برا و نظر کن آنکاه نزد قبیله مذبح روانه ایشانرا اعلام  
کن که هائے و انکشته اند و از فنده است بشریح بر خاست مجلس نزد هائے شده هائے  
او را بگفتا بگو و مبلین آیا مردم قبیله من هلاک شده اند آیا کجا پند خداوند  
دین کجا بند قوم من که مرایاری نمایند یا مراباد شهرن خودشان و پسر دشمنان  
و امپکدانند که مرابقتل رسانند در خلال آنحال هائے صدای صیحه شنید گفت  
ایشریح کمانم آنکه این اصوات مذبح و هیاهوی قبیله منکها نا کرده <sup>ازین</sup> ایشان  
نزد من داخل شوند مرا از این بلبه بگفتن خواهند داد پس بشریح از نزد هائے بیرون  
آمد و با او جاسوسی زعبید الله بن زیاد بشریح گفت اگر آن جاسوس بیگمراه  
من نبود هراینه سخن هائے و مردم قبیله اش هرا سانبدم چون بشریح نزد قبیله مذبح  
شد ایشانرا گفت من صاحب نامه هائی زادم و مردم و او زنده است او را انکشته اند پس  
عمر و بن حجاج و همراهان وی گفتند اکنون که او را انکشته اند پس خداوند واحد  
میکنیم آنکاه مرابقت نمودند

قاضی زاده شوی در کتاب تاریخ البی در واقعه مسلم از کتاب بدو ضمه التمهید  
ملاحضین کاشفی که ترجمه حواله الش بشریح رفت نقل کرده که گفتراست مسلم بن  
عقیل پیش از شهادتش پسران خود را بشریح قاضی سپرد و بعد از قتل مسلم بن عقیل  
بعضی از غمخوارا پسر زیاد را گفتند که مسلم بن عقیل زادم و این شهر د و پسر نهانند  
این زیاد گفت منادی کردند که پسران مسلم در این شهر در خانه هر که نهانند  
نیارند و بمن نیارند و مسلم معلوم کرد و بفرمایم تا آنخانه را غارت کنند و آنکرا  
بنواری تمام بکشند و آنچه آنان بخانه بشریح قاضی بودند که مسلم در وقت جنگ آنها  
نزد او فرستاده بود و او در محافظت و مرافقت ایشان زادم مبالغه میداد و بعد از  
قتل مسلم چون این منادی برآمد بشریح ایشان را پیش خود طلبید و چون چشمش بر



# شرح قاضی

۵۵

ایشان افتاد بی اختیار نعره زد و آغاز گریه کرد و آن دو مظلوم از قبل پدیده  
نداشتند چون گریه شرح قاضی زاد بدندشکی در دل ایشان پیدا شد گفتند ایها  
القاضی تو را چه شد که چون ما را دیدی فریاد بر کشیدی و بدین سوز گریه منگنی  
و اثر در دل ما غریبان میافکنی قاضی بی اختیار گفت ای مخدوم زادگان بدانید  
که خلفه شادی دنیا مطر زبط از غم است و شربت سوری آلوده بزهر ماتم اکنون  
بدان پدیده پدر بزرگوار شما از این خاک دزد دنیا انفصال نمود و بیال شهادت جانب  
ربا ض سعادت پرواز نمود خداوند شما را صبر جمیل و جزای خیر بل کرامت کند پس  
مسلم چون این سخن را استماع نمود ندهرد و بهوش بیفتاد ندو بعد از مدتی که  
بهوش آمدند جامها پاره کرده عمامها از سر برداشتند و کینوان مشکین بر  
نموده آغاز فریاد کردند که ای قاضی این چه خبر دلسوز و این چه سخن غم اندوز بود  
قاضی گفت ای مخدوم زادگان حال محل این فریاد و فغان نیست که کسان عبیدالله  
زیاد شما را میطلبند و منادی میکنند که ایشان در هر منزلی که باشند اگر ما را  
خبر دهندند منزل را غارت کنیم و صاحب منزل را بقتل برسانیم و من در این شهر  
همین اهل بیت نبوت ماتم زده ام و دشمنان در تفحص و تجسس حال مندوم من برجا  
شما و خود میترسم اکنون فکری کرده ام که شما را بمیدین رسانم و یکی سپارم از ترس  
این زیاد از حال پدر فراموش شدند و قاضی هر یکی را پنجاه دینار زر بر میان  
بند پسرش اسد و اکتا سر و شپه ام بیرون دروازه عراقین کاروانی بود  
و عزیزت میدین داشتند ایشان را بر و با یکی از مردمان کاروان که سبمای سلا  
در چین و ظاهر باشد پاره را بمیدین رساندند و شب تا را ایشان را پیش  
گرفت و از دروازه عراقین بیرون برد قضا و کاروان همان زمان کوچ کرد  
و سباهی ایشان میهنود اسد گفت اینک قافلہ میایدند و بروید تا ایشان را  
دو یا بید ایشان در پی کاروان شدند و اسد باز گفت اما چون قدری  
برفتند سباهی کاروان از نظر ایشان غایب شد مرا سینه گشته و راه کاروان  
گم کردند (انتهی)

# شرح قاضی

۵۶

تما رضى نموده از قضا و نساء عراض نمود مختار و دیگری را بجای او بقضا و نساء برگزید  
چنانچه بنابر ذکر کتاب مذکور در شرح اخبار مختار گوید

ثم افرغ المختار مما یرید صار مجلس للناس و یقضی بینه ثم قال ان لی فیما احوال

لشغل عن القضاء ثم اقام شرحاً یقضی به بنی الناس ثم خافهم شرح فتمارض و كانوا

یقولون انه عثمانی و انه شهید علی بن عمر بن عدی و انه لم یبلغ هاتان بن عمرو ما ارسله

به و ان علیاً عزله عن القضاء فلما بلغ شرحاً ذلک منهم تما رضى فجزل المختار مکانه

عبدالله بن عیث بن مسعود ثم ان عبدالله مرض فجزل مکانه عبدالله بن مالک

یعنی چون مختار را از تعیین حکام بلاد خود فراغت یافت روزها خود بنفشه در

دیوان مظالمی نشاند و در میان مردمان حکم می نمود پس از چندی گفت مطح

نظر من و آنچه مطلوب من است با قضا و نساء جمع نشود پس شرح قاضی را مقرر داشت

در میان مردمان قضا و نساء نماید شرح از مختار و اتباع وی ترسید تما رضى اظهاراً

نمود و مردمان در باره شرح می گفتند وی از هواخواهان عثمان است و دیگر آنکه

بوضوح بن عدی گواهی نوشت و اینکه وی آن سخن را که از هاتان بن عمرو شنید از

بقیله اش ترسانند و دیگری <sup>آنکه</sup> بن ابیطالب علیه السلام او را از قضا و نساء عزل نمود

چون اینگونه سخنان از مرهه از بشریح رسید تما رضى نمود مختار بجای او عبدالله

عبد بن مسعود را بقضا و نساء کرد پس از چندی عبدالله مرض شد عبدالله بن

طائفة را بجای وی بقضا و نساء کرد (انتهی)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح صحیح در مقام بغداد منخراف بن از علی بن ابی طالب

شرح قاضی را در بغداد اشخاصی که از علی بن ابیطالب منصرف بوده اند معدود دانستند

گوید و در ابونعیم عن عمرو بن ثابت عن ابی اسحق قال ثلثة لا یؤمنون علی علیه

ابطالب مسروق و قر و شرح

یعنی ابونعیم از عمرو بن ثابت و او از ابی اسحق روایت کرده است گفت سه تن بودند

که با علی بن ابیطالب ایمان نیاورده از وی انحراف داشتند مسروق و قر و شرح

هم ابن ابی الحدید گوید و روی لأعثر عن ابراهیم التمیمی قال قال علی للشرح

وقد قتی قضیته فتم علیها و الله لا تغیبک لی یا نضیا شهر بن یوسف بن ابی الهی

# سیر فی قاضی

۵۷

قال ثم قتل علي ومضى دهر فلما قام المختار وبن ابی عبید قال للشرح ما قال  
لنا مبر المؤمنین یوم کذا قال لانه قال کذا قال فلا والله لا نفع دحی تخرج الی  
بانقیانقی بن ابی لهود شهرین

یعنی سلمان اعش از ابراهیم تمیمی روایت کرده است گفت سبب حکم که شرح بر  
خلاف رای مبر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام کرده بود علی بن ابیطالب  
بر وی عتاب کرده او را فرمود سو کند با خدای تو را از کوفه بیانقیانقی خوا  
نمود دو ماه در آنجا توقیف کنی و در میان جماعت یهود حکم نمائی و او یکنه  
پس علی بن ابیطالب بدرجه شهادت رسید و روز کاری بگذشت پس چون مختار  
به عینده ثمنی خروج نموده بر عراق عرب استیلا یافت شرح قاضی را گفت ای  
شرح آیا مبر المؤمنین علی بن ابیطالب در فلان روز تو را چه گفت شرح ماجری را  
شرح داد مختار گفت نه با خداوند سو کند نخواهم نشست تا آنکه تو بیانقیانقی  
روی و در آنجا در میان یهود حکم نمائی پس شرح را بیانقیانقی فرستاد در  
میان یهود انجام داد دو ماه حکم نمود

مع الجملة شرح مدت کصد و بیست و بقولی کصد و شصت و هشتاد سال در این  
دنیا زندگانی نمود و در سال هشتاد و هفت هجری و بقولی صد و هشتاد و هشتاد  
ابر جلد آن گوید و فای شرح را در هشتاد و هشتاد و هشتاد و نه و در هشتاد  
شش و در هشتاد و نه ضبط کرده اند

(کنند) بکسر کاف و سکون نون و بعد از آن ذال مهمله منسوب است بکنند  
و او ثور بن مرتع بن مالک بن زید بن کلانست و بعضی گفته اند کنده ثور بن عقیل  
خارث بن مرثه بن اداسه و او را کنده میگویند زیرا که فرزندان نعمت پدر خود نمود  
(انتهی)

# شريك فاضل

مُنْبَغِي بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ وَأَبُو إِسْحَاقَ بْنِ عَمْرٍو وَابْنُ أَبِي عَمْرٍو وَابْنُ أَبِي بَرَكَةَ  
سَيِّدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ

كُنْتُ وَرَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَزْمَا شَاهِر قَضَاتِ زَمَانِ خَلْفَايَ عَبَّاسِيَّةً دُرُكَا  
دُرُكُوفِ وَأَهْوَا زَمُولِي شَغْلِ قَضَاوْتِ بُودَه دَرْمِيَانِ مَرْدَمَانِ حُكْمِ مَبْنُودِ  
مَحْدَثِ نِيَا بُورِي دَر كِتَابِ دَجَالِ پَرَا زِي كَر سُلْسَلَه نَسَبِي كُوبِدِ  
الْقَاضِي الْمَشْهُورُ كَانَ عَالِمًا فَعِيهَا فَمَا زَكَيَّا فَنَّا حَادِلًا فِي الْقَضَاءِ كَثِيرِ  
الضُّوَابِ حَاضِرِ الْجَوَابِ

بَعْنِي شَرِيكِ قَاضِيِ از قَضَاتِ شَهْرِي بُودِ فَعِيهُي بُودِ بَجَلِبَه دَانِشِ وَذَكَوْتِ  
وَقَضَاتِ آدَا سَنَه دَر قَضَاوْتِ طَرِيقِ عَدَالَتِ مَكْلُوكِ مِي دَاشْتِ دَر أَحْكَامِ  
بِسَارِ بَصَوَابِ نَوِي مَكْفُوتِ مَرْدِي حَاضِرِ جَوَابِ بُودِ قَاضِيِ جَمْدِ بِنِ خَلْكَ  
كُوبِدِ شَرِيكِ قَاضِيِ دَر كُوفِ دَر عَهْدِ مَهْدِي عَبَّاسِي قَضَاوْتِ دَاشْتِ وَچُونِ  
مُوسَى هَادِي بَجَلِبَه شَرِيكِ زَا از قَضَاوْتِ مَعْرُوفِ بُودِ هَمِ بِنِ خَلْكَ  
كُوبِدِ جَرِي بِنِ وَبَيْنِ مَهْمُ عَمِيرِ عَبْدِ اللَّهِ الزَّيْبِي كَلَامِ بِحَضْرَةِ الْمَهْدِيِّ فَضَالِ  
الْقَاضِيِ شَرِيكِ وَاللَّهُ مَا انْقَضَ جَلْدُكَ وَهُودُ وَنَهْمَا

این حدیث در کتاب فضائل ائمه است

بَعْنِي وَقِي دَر حَضْرَةِ مَهْدِي خَلْفِ دَر مِيَانِ قَاضِيِ شَرِيكِ وَمُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  
زَيْبِي سَخْنِي بِيَانِ آمَدِ مُصْعَبِ شَرِيكِ أَكْفَتُوا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ زَا نَكُوشِ كِنِي شَرِيكِ  
فَانِي كُنْتِ سُو كُنْتِ بَا ضَدَائِي مِنْ حَبِيقِ زَا نَكُوشِ نَكْمِ وَحَالِ آنَكُ وِي كِ پَتِ تَرَا زَا بُو كِرِ  
وَعُمَرَا بِنِ هَمِ أَوْ كُوبِدِ وَذَكَرُ مَعَاوِيَةَ بِنِ أَبِي سَفْيَانَ عِنْدَهُ وَوَصَفَا بِالْحَلْمِ  
فَقَالَ شَرِيكٌ لِي سَلِمٌ مِنْ سَعْرِ الْحَقِّ وَقَاتَلَ عَلِيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بَعْنِي مَعَاوِيَةَ بِنِ أَبِي سَفْيَانَ دَر نَزْدِ شَرِيكِ مَنكُورِ كُوبِدِ وَأُوذَا بِالْحَلْمِ وَبُرْدَا بَارِ  
وَصَفَا كُوبِدِ شَرِيكِ كَفَتِ جَلِيمِ نَبِيَّ أَنْكَرُ كَر حَقِّ زَا نَدَانْدِ وَأَنْكَارُ كُنْدِ وَيَا عَلِيَّ  
أَيْطَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقَاتَلَهُ نَمَادِ

أُورِدَهُ أُنْدَرُوزِي شَرِيكِ قَاضِيِ از مَزَلِ بَرَايِ امْلَايِ حَدِيثِ بِيْرُونَ أَمْدِ چُونِ  
اصْطَرَبِ حَدِيثِ طَرَفِ فَرَاهِ شَدْنَا زَا أُوْرَا يَحْدِثُ نَبِيَّ اسْتِثْمَامِ نَمُودِ نَدِيْسِ أُوْرَا  
كُنْتِ دَا كُرَابِنِ زَا يَحْدِثُ مَا اسْتِثْمَامِ مَبْدُوعِ رَيْسِهِ مَا خَجَلِ وَمَنْفَعِلِ مَبْدُوعِ شَرِيكِ

# شَرِكُ فَايَسَ

گفت بیشتر آنست که شما بشرب بنیدم هم میتباشید

روزی مجلس مهدی خلیفه داخل شد مهدی او را بگفت ایشربک لابد با ایستگی از این  
مخصلت را اجابت کنی شربک گفت آن سرخصت کدام است و گفت یا آنکه میباش  
قضاوت گردی و یا آنکه فرزندان مرا حدیث کوئی و ادب برایشان بیاموزی و یا آنکه  
بکیار غذا با من تناول نمائی و این واقع پیش از آن بود که شربک متولی قضاوت شود  
پس شربک زمانی در اندیشه فرو رفت آنگاه گفت ازین سرخصت بکیار غذا خوردن  
بر من سبکتر و آسان تر است پس مهدی شربک را نزد خود نگاه داشت پس طبایخ خود را

طلبید و زاد سنورا العمل داد که الوان مختلف از طعام مزوج با شکر و عسل  
نماید طبایخ بحسب فرموده میگردد عمل نموده طعام را حاضر کرد شربک با مهدی از آن  
طعام تناول نمود چون از خوردن طعام فراغت یافت طبایخ مهدی را بگفت والله  
یا امیر المؤمنین یسیر یفلح الشیخ بعد هذا الاکله ابدا یعنی با خداوند سو کند یا  
امیر المؤمنین شیخ پس از این طعام هرگز رستگار نخواهد گردید

فصل بن بیع گفته فخر شهم والله شربک بعد ذلك وعلم اولادهم وقتي الفضا  
طهر و لقد کتبه برزق لم تبع به ثوا فقال له شربک بلی والله بعنا اکثر من ابره  
یعنی پس شربک با خداوند سو کند ایشانرا حدیث گفت فرزندان ایشان تعلیم نمود  
و برای ایشان متولی قضاوت گردید و قوی مقرری او را بصرفه نوشتند و در آن  
او دریافت کند شربک بان متراف در گرفتن آنویه تنگ میکرد صرفه او را بگفت  
ایشربک این تنگ گرفتن برای چیست تو با این نفد جا مرفر و خسته شربک گفت بلی سو کند  
با خدای زباده از جا مرفر و خدام با این نفد بن خود فرو خورم

چربی در کتاب هرگز کتاب جدرة الغواص حکایت کند شربک را ندیدی بود از بنی امیه  
روزی از روزها شربک فضائل علی بن ابیطالب را مذکور داشت پس از آنکه  
گفت نعم الرجل علی علیه السلام یعنی بنکومردی بود علی بن ابی طالب علیه السلام  
شربک از این کلام در خشم شد بر اموی عنایت نموده گفت یا در توصیف علی بن  
ابطالب کوئی بنکومردی بود اموی از سخن خود را نگاه داشت تا آنکه که خشم  
شربک فرو نشاند پس گفت ای ابو عبید الله نه خدا بتعالی در مقام اخبار از خود فرمود

طیخ  
دینی  
دینی



# شريك قاصد

تخفی بفتح نون وحاء وبعد از آن عین مملیه فتویٰ شایسته بفتح و آن قبیلہ است بزرگ از  
تخفی نماید که شریک قاضی صاحب عنوان غیر از شریک اعور سلی است زیرا چنانکه  
شیخ طوسی علیہ الرحمہ ذکر نموده است شریک اعور از جمله اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
معدود است و از کتاب مناقب ابن شهر آشوب ما زید را بی نقل کرده اند از ابان  
احمر نقل کرده که شریک اعور وارد شد بمجلس معاویہ بن ابی سفیان پس معاویہ  
او را بگفت **والله انک لشریک ولینس لله شریک** و انک لابی الاعور والبصر  
خبر من الاعور و انک لذمیرم والجد خبر من الذمیر فکف سدت قومک  
ایشریک با خداوند سو کند که تو شریکی و خداوند شریک نیست و پدرت نابینا  
بود و بینا بنکو تراست از نابینا و تو زشت و گریه منظری و بنکو روی خیر  
از گریه منظر آتش با بر صفات دشمنه چگونہ بر قوم خود رتبت سپادت و بر  
**یا فقی شریک و حال کف انک لغویہ و ما مغویہ الا کلبہ عویثا شعرت**  
**وانک لابن الصخر و السهل خبر من الصخر و انک لابی الحریب و السلم خبر من الحریب و انک**  
**لابن امیہ و ما امیہ الا تصغیر امه صغرت فاستصغرت فکف صرنا امیر المؤمنین**  
**یعنی بدو سپیکه تویی معاویہ و معاویہ بنیست خرماده سگی که فریاد او بلند باشد**  
**و پدرت صحراست که معنی سنگ سخت است و سهولت و نرمی بهتراست از سختی بود**  
**و تو پسر حری و صلح بنکو تراست از حری و تویی پسر امیہ و امیہ بنیست مکر تصغیر**  
**امه که بمعنای کنیز است امر را برای تحقیر تصغیر نموده امیہ گفتند پس با این جمله**  
**خصال ناپسند چگونہ امیر مؤمنین کرد بدعاویہ از سخنان شریک در خشم شد**  
**شریک از مجلس معاویہ بیرون آمد و این ابیات میخواند**

ایشتمنی معاویہ بن صخر . و سبغی صارم و معی لسانا بی  
و حولی من ذوی بن لبوث ضراغده تهنس الی الطعان  
فلا تبیط علینا یا بن هند لسانک ان بلغشد کالامان

یعنی ای معاویہ بن صخر مراد شمام دهنو حال آنکه شمشیر من برونه و زبانه نام امیر  
و اطراف من از مردم بمن شیرانی باشند که بزوت نیزه را غیب و شایسته پس ای کبر  
هند زبان خود بر ما مکشای اگر بازند و اموال خود رو سپند (معدن)

# شافعی

۶۲

## شافعی

ناشر محمد استیلا درین بر عباس بن عثمان بن شافع نسب اورد و قریشی است  
میاید و با پیغمبر صلی الله علیه و آله در عید مناف پیوسته میگردند ولی آن بزرگوار  
رسول الله را پدر چهارم است و شافعی را پدر دهم

غیاث الدین خوانده هر دو حیدر است و آورده که عید مناف را از نهایت حسن و  
جنان قدر میبکشند و او را چهار پسر بود هاشم که پدر عید المطلب است و  
عبدالمسجد بنی امیه و یوسف جد جبر بن مطعم و مطلب جد محمد بن ادیس  
قاضی احمد بن خلکان بر همه کس اسامی اسلاف شافعی را بدین سبب اورد که هو  
محمد بن ادیس بن عباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد بن بدین  
هاشم بن المطلب بن عبد مناف و باقی نسب تا عدنان که تنای اعلی جمیع قبایل  
مضر است شهر تمام دارد

محمد بن یعقوب جوینی در کتاب قاموس میگوید امام شافعی نژاد امام شافعی را  
در سه بیت بنظم کشیده است و گفته

محمد ادیس بن عباس و من	بعدهم عثمان ابن شافع
وسائب بن عبید سابع	عبد بن بدین و الثامع
هاشم المولود ابن المطلب	عبد مناف للمجمع تابع

در وفیات مسطور است که شافع پیغمبر زاد رکودگی و آغاز نمازش و رفتن او  
دیدار کرد و پدر وی سائب در غزوه بدر عیدار بنی هاشم بود و آن روز  
بیشتر مسلمانان اسپر شدند خود را یقین از ایشان بخریدانگاه اسلام قبول کرد  
گفتند میخواستی پیش از فدیه دادن اسلام بپذیری ما غرامت بهای خویش نکشید  
باشی گفت خواستم تا مسلمانان را از طبعی که بر فدیه من بکشند محروم نساخته باشم  
مورخ یاقعی در انساب شافعی مطلب بر عید مناف چند لیل از کلمات  
علماء استخراج نموده و بدانها احتجاج کرده است میگوید یکی از امامان صحیح  
این انساب قول اسناد النخاع واللغو بین شیخ ابوبکر محمد بن درید است صاحب  
مقصوده مشهوره که در در شافعی چنانکه خطیب در تاریخ بغداد آورده گفته است



# شافعی

سبع

لرای ابن دریس ابن عم محمد ضیا اذا ما اظلم الخلیب ساطع  
محمد بن دریس را بدیع عرفی محمد بن عبد الله سُئِیدَه و معلوم است که بطن بنی  
مطلب با بطن بنی هاشم عم زاده اند و بگو قول شیخ الرواة والمحدثین مسلم  
حجاج قشیری صاحب صحاح که در صفت عبدالله بن سائب عالی مکه گفته هو  
اخو شافع ابن السائب جد محمد بن دریس الشافعی یعنی عبدالله بن ادریس شافع  
جد محمد بن ادریس شد در جای دیگر پس از نقل اقوال چند از امام شافعی گفته  
هذا قول المطلبی الذی علا الناس بنکته وقهرهم یادله وظهور علیهم بدیانته  
التقی فی دینه التقی فی حسیبه لفاضله فی نفسه الممتثا بکتاب الله المقلدی  
رسول الله المأخی لا ثارا هل البدع الذ اهل بصرهم الطامس لیسرهم حوت  
اصبحوا کما قال الله تعالی فاصبح هشیما نذرفه الوباح  
جملة اولی از فقرات ایندیج صریح در شهادت صاحب صحیح بعد قناب شافعی  
بطلب بر عبد مناف و مراد منادی باهل بدعت مغزله است که لا یخفی علی اهله  
و دیگر قول هرودا الرشید که چون شنید که شافعی هزار دینار عطاء و می داد  
بکجا بگردم بخشید گفتم الا ان بنی المطلب ما فارقوا آل رسول الله صلی الله  
علیه و آله فی شرف و لافی سخا و یعنی همانا دوده مطلب از خاندان هاشم همچو  
در مجد و همت جدا نمائند اند و هم هر و در سنایش امام شافعی با قاضی ابو  
یوسف و محمد بن حسن شیبانی از خواص اصحاب ابو حنیفه گفت ان یواز باه و ان  
تعاد لاه و الله لعدا لیت الله له حق القرابة من رسول الله صلی الله علیه و آله و حق  
التشرف و حق القرآن و حق العلم یعنی شاهر کوز یا شافعی بر ابری نتوانید کرد  
که خدا بجز برای او چندا مثنیا از شما قرار داده که یکی خویشاوندی رسول الله  
صلی الله علیه و آله است و هم او با محمد بن ادریس گفت کثیر الله فی اهلی مثلک  
یعنی ایزد تعالی مانند کان تو را در میان خاندان من بسیار کند و دیگر  
دشباع و استغاضه ثابت و محقق کرد بدیهاست که محمد بن ادریس بدین سبب  
افخار و مجب و بیبا هاشم پیغمبر بود  
از باب تراجم و اصحاب مناجم گفته که شافعی از دو سر تا بدید مناف برساند

# شافعی

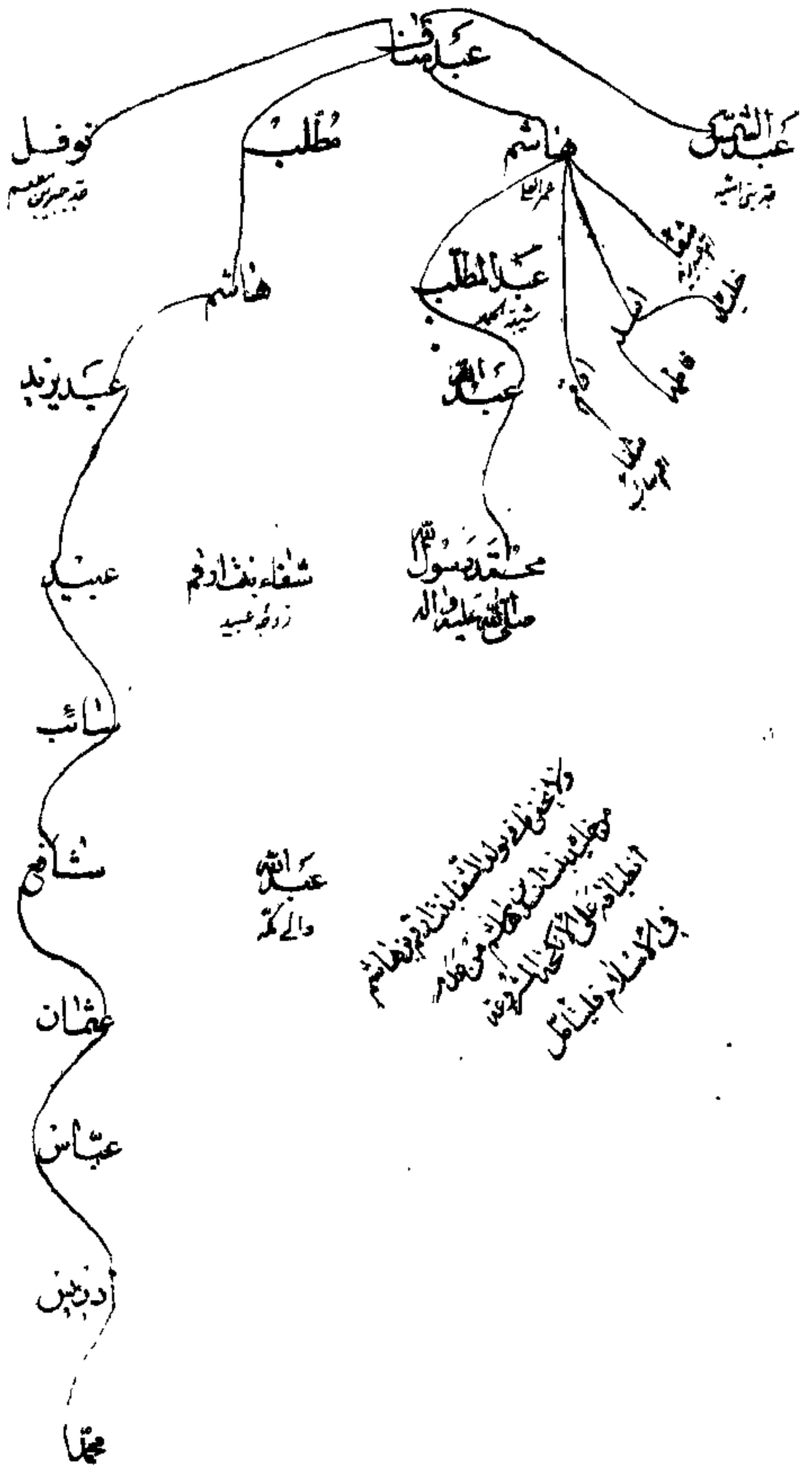
۶۴

چنانکه از جانب پدر منقلبی است از جانب مادرها شقی است بلکه خاکم ابو عبد الله  
 و ابوبکر بیانی و خطیب بغدادی هر سه تصریح کرده اند که ان الشافعی ولده  
 هاشم بن عبد مناف جد رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث مراتب یعنی  
 شافعی را سه بار حضرت هاشم بنی پیغمبر خدای بزرگایان است توضیح اینجمله  
 آنکه در سائب پنجم پدر شافعی شفاء بوده بنت ارقم بن هاشم بن عبد مناف و ما  
 همین شفاء خلیفه (بفتح الخاء المعجمة و الدال المهملة و کسر اللام و سکون المشا  
 و من تحت بدنها و بین الدال) بود بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود پس از  
 بعد از آن محمد بن ادریس سه نفر از نوادگان هاشم بن عبد منافند یکی شفاء  
 این ارقم بن هاشم که زوج هبید بوده ششم پدر شافعی و دیگر خلیفه این  
 اسد بن هاشم که جد اقی سائب بوده پنجم پدر شافعی و دیگر شفاء این هاشم بن  
 عبد مناف که زوج هاشم بن مطلب بوده هشتم پدر شافعی از این بیان بوضوح  
 پیوسته محمد بن ادریس را ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عمه  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن خاله امیر المؤمنین علی میخوانند از کجا است  
 چه شفاء بنت هاشم که کنیه زوج هاشم بن مطلب بوده خواهر عبدالمطلب است  
 و محمد بن عبد الله پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه بنت اسد بن هاشم که  
 کنیه جد اقی سائب بوده خواهر فاطمه بنت اسد است که زوج ابوطالب و  
 مادرا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و سهولت تصور اینرا سبب را مشعر می

مختصر رسم کردیم  
 (در صفحه مضامین)

# شافعی

۶۵



# شافعی

۶۶

ولاد شافعی در سال یکصد و پنجاه که سال وفات ابوحنیفه است روی زاد و جایی  
گفته اند همان دفعه که از ابر <sup>ابوحنیفه</sup> جهان رخت بر لب شافعی بار کشود شعر حکیم خاقانی  
نیز شاهد است بمعنی است که <sup>مسکوب</sup> مبدک بد  
اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از ماد و براد

عبدالله سعدی شافعی مکه بود اما پدرش شافعی را با اصحاب ابوحنیفه مقاله بر سبیل  
مزاج در میان ایشان مینویسد امام شهابی شیخی بود و با زای ظهون داشت  
تا امام ماد رکنش امام گویشم امام شهابی که امام ماد را بدید بگریخت که <sup>نیز</sup> <sup>نیز</sup>  
حیات ظاهر کند حافظ ابو بکر خطیب در تاریخ بغداد آورده است که ابن عبدالحکم  
مصری از نلامده شافعی گفته که چون ماد را امام شافعی که از قبله ازد بود به  
شافعی حامل گشت در واقع بدید که ستاره مشرقی که سعدا کبر است از فرج او  
ظالم شود در ملک مصر فرود آمد و از آنجا اشعنان شهر شهری بنافت علماء  
تعبیر گفتند زوی پیروی را تا بوجردن خواهد آمد که بر تو دانش او بدیدار مصر <sup>صفا</sup>  
و سایر بلاد و مافرو خواهد یافت

و در مکان میلاد شافعی بنه قول است یکی آنکه بیلد عسقلان در وجود آمد  
و دیگر آنکه بمکین و دیگر هو الاصح بیلد بنه غزّه (بالعین المعجمه المفتوحه و  
الزای) که شهر است در قضای شام از جانب مصر و آنرا غزّه هاشم نیز میخوانند  
چهره هاشم بن عبدمناف جد بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله بر و این معنیر  
در بیت و پنجا الکی بدان خاک در گذشت و هاشم مد فون گشته تربتش مزور  
مشهور است و شافعی حکیم آنکه غزّه مقطع ستر و منقط سروی بوده احیاناً نادر  
اشعار با شنیاق آنجا اشعار مینموده چنانکه در این دو بیت

و اتی اثنان و الی غزّه وان یجاز بنو عبدالمعز و جثمانی  
سقى الله ارضاً لو ظفرت برهما کحلک بهما من شدة الثوز اجننا

یعنی من بشهر غزّه مشاقم اگر چه جنهم با جان هو در کاشا کشا شد و با هم در  
آهنک آنجا که همدانسان نمیکردند خدای سبحان از سرزمین ذاسرا یکناد  
که اگر دست با هم خاکش بچشم در کشم شیخ ابوعلی اصفهانی در منتهی

# شافعی

۶۷

المقال فی احوال الرجال میگوید وکانت ولادته سنة خمسین و  
مانه بعد موت والده بسینین اوسنین و نصف یعنی تولد شافعی در شانزده  
سال و نیم بعد از فوت پدرش روی داد ولی این سخن با عبارت غیاث الدر  
در جیب التبر موافق نیافتند که گفته مولدش بروایت صحیح غزوه بود از بلاد  
شام و پدر او را در دو سالگی بمکه بردند آنجا نشوونما یافت  
بلی طول مکث شافعی در شکم مادر زیاد بر طبیعت نوعیه مثل استادش منان  
ابن انس کوشا مسلم استحقاق فاضل کامل آقا محمد علی کرمانشاهی خلف امام محمد  
باقریه های ادعای اجماع اهل سنت و جماعت را به معنی میکنند در کتاب  
مقام الفضل که آنرا بنام امیر هدایت خان رشیدی تصنیف کرده میفرمایند  
افل مدت حمل و در انسان بالتقر و الأجماع ششماه است و در طبر یعنی زمان  
خفتن آن بر خا بر بیست و هفت روز در سن یک و ربعین و در گریه دو ماه و در  
کوفتند پنجمه و در شتر و اسب و گاو و در از زکوش و امثال اینها یکسال  
کامل و در فیل دو سال و بقولی هفت سال و بقولی دیگر پانزده سال و اکثر  
جل آدی نیز در اکثر امامیه نه ماه است و بر عقیده برخی آنقدر و بعضی از  
اهل سنت یکسال و جمعی از شیعیان دو سال دانسته اند و نزد یک امام شافعی  
و جمهور پیران وی چهار سال است و لهت بن سعد که از مشاهیر مشایخ این  
نا هفت سال گفته و اهل سنت مجتمع و متفق اند بر اینکه امام شافعی چهار سال  
در شکم مادر بماند و گویند عامر بن شریحیل از فقهاء قوم دوسال در حمل  
بود و حجاج بن یوسف دو سال و نیم با جمله شافعی را بعد از تولد از غزوه بمکه  
معه بردند و نماند آنجا کرد و هم در آن ارض مقدس بسن سالگی کلام الله از  
بر نمود و در ده سالگی موطن مالک بن انس حفظ کرد و چون پانزده سال  
رسید از مکه بمدینه رفت و شاگردی مالک بن انس آغاز نمود چنانکه خویر و  
ملک مؤید یاقوبی در تاریخ مختصر گفته است که حفظ القرآن و انا ابن اشع بنین  
و حفظ الموطأ و انا ابن عشر و قدمت علی مالک و انا ابن عشر عشره سنة  
محمد بن محمد غزالی در کتاب منقول که در علم اصول نوشته در خبر طمانت و ذکر

# شافعی

شافعی باب و چه که خارق عادت بشر به است آوردن منگوید و ماخص به من  
فطنه التي لا یجد ولا یتاری فیها حتی کان حفظ القرآن فی اسبوع و الموطاء  
فی ثلث لیل و سرد جامع محمد بن الحسن بن بدیع هرون

یعنی شافعی از ابناء جنس یفهم و فطانتی اختصاص یافتند که کس آنرا انکار ننماید  
کرد حتی تمام قرآن زاده یک هفته ازین نمود و تمام موطاء زاده سه شب و جمع  
جامع محمد بن حسن شبیانه زاده حضور هرون الرشید از حفظ فر خوانند  
یا کمال جودت و تمام سرعت شافعی خود گفته است که چون برای کتب علم بر مالک  
انس وارد شدم گفت یکی را حاضر کن که برای تود رحضرت من حدیث قرائت کند  
تا توجیه بر وجه استماع (که یکی از انحاء تحمل حدیث است) اخذ کرده باشی گفت من  
خود میتوانم قرائت نمود آنگاه کتاب موطا را از حفظ بروی بخواندم پرسید  
ان یک حدیث فیهذا الغلام یعنی اگر از شاگردان من کسی بمزایب علم فایز شود  
همین پس خواهد بود در محضر مسطور است که شافعی من قدر از مالک بر

انس و مسلم بن خالد زنجی و سفیان بن عیینه موثق و علم حدیث از اسمعیل بن  
علیه و عبد الوهاب بن عبد المجید ثقفی و محمد بن حسن شبیانه و غیر هم اند و حد  
و از شاهپر تلامذ و معارف اصحاب مکار که در وی جو را حکم شهر سنانه  
در ذیل مقال اصحاب حدیث از کتاب ملل و نحل نام میبرد و میگوید اصحاب حدیث  
اهل حجازند که شاگردان مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و سفیان ثوری  
و احمد بن حنبل و داود بن علی امشغانی باشند و اصحاب رایی اهل عراقند که  
شاگردان ابو حنیفه نغان بن ثابت باشند آن گروه را اصحاب حدیث از آنحضرت نامند  
که نهایت عنایت و تمام اهتمام ایشان بخصیله احادیث و نقل اخبار است بناء

احکام بر قاعده نصوص گذارند و بقیاس خواه جلی و خواه خفی مادام که اثری  
از آثار مانورده در میان باشد التفات نکنند شافعی گفته است اگر برای من  
در حکمی مذهبی بپسندید و برخلاف آن حدیث خبری بیاید بدانند که مذهب من  
آن خبر است آن خبر دیده اید از اصحاب شافعی است ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی  
المرزی و ربیع بن شبلیان المرادی و ابو یقوب ابو یطی و حسن بن محمد بن الصبا

این حدیث در حدیث  
کتاب حدیث  
کتاب حدیث

# شافعی

۹۰

الزعفرانی و محمد بن عبد الله بن عبد المحکم المصری و ابو ثور و ابراهیم بن خالد  
الکلبی و هانان مناقب شافعی بسیار و کلمات علماء در شرح مراتب علم و  
فضل وی بی شمار است آئمه حدیث و رؤساء ملت مثل علامه بیهقی و امامنا  
فخر رازی و داود ظاهری و غیرهم در فضائل او کتابها ساخته اند حق ابن  
خلکان از بلی گفته که اخبرنی احد المشایخ الافاضل انه حمل فی مناقب الشافعی  
ثلثة عشر تصنیفا یعنی یکی از افاضل استبد عصر فرمود که در مناقب  
و مذاج شافعی سهزده تصنیف پرداخته شد ابو عبید قاسم بن سلام  
که یکی از محول مشایخ اسلام است گفته ما را بتدریج اکل من الشافعی  
یعنی در تمام عمر دانشوری کامل ترا از شافعی ندیدم

حمیدی گفته است که از مسلم بن خالد زنجی که از اسنادان شافعی بود شنیدم  
که یا او گفته ای یا ابا عبد الله فقد والله ان لکان یقنی یعنی فتوی  
ده که بخدا زمان فتوی دادن تو رسیده است و در آنوقت شافعی با نزد ما  
بیش نداشت چون سفیان بن عیینه را هم از اسنادان شافعی استاز علم  
تعبیر و فرق فقه چیزی پرسیدند بی شافعی اشارت کردی و گفته سلوا  
هذا الغلام یعنی از این پسر پرسید محفوظ بن ابی توبه بغدادی گفته احد  
حبل زاد و مسجد الحرام دیدم که در کنار امام شافعی ایستاده گفته یا ابا  
عبد الله هذا سفیان بن عیینه فی نایحه المجدیه یقنی یعنی این سفیان است  
شافعی که در مسجد حدیثی روایت کند گفت ان هذا یقوت و ذاک لا یقوت  
یعنی این از دست میرود و سفیان از دست نمی رود حسن بن محمد زعفرانی که از  
شاگردان شافعی است همی گفته که اصحاب الحدیث کانوا رقیقوا حتی جاء الشافعی  
فا یقظهم فینظروا یعنی علماء حجاز که ایشان را در مقابل اصحاب ذای بلیغ  
اصحاب الحدیث خوانند هر در خواب بودند تا شافعی پدید آمد پس ایشان را  
بیدار ساخت و ایشان بیدار شدند ابو حاتم رازی همی گفته که لولا الشافعی  
لکان اصحاب حدیث فی عین یعنی اگر شافعی در وجود دنیا مدهی اصحاب حدیث  
نماند تا بپنا بودندی و از ابو ثور کلبی که هم از لامبدا و است گفته من در

# شافعی

۲۰

اندر ای مثل محمد بن ادریس فی علمه و فصاحتہ و معرفتہ و ثباتہ و تمکنہ  
فقد کذب کان منقطع القرن فی حیاته فلما مضی سبیلہ لم یقض منه بقی  
هر که میگوید که من بدین خصایل مخصوص و فضائل معین مانند شافعی را  
دیدم ام در دعوی خویش کاذب است و من در زمان زندگی قریبی داشتم و نه  
بعد از خود عوضی بر جای گذاشت

احمد بن حنبل که هم از تربیت یافتگان محضر شافعی است میگوید ما احدی را  
محبوبه او و ورق الا و الشافعی در رقبه منته یعنی کسی نیست که برای کتابت  
حدیث و احادیث و یا صحیح بدست داشته باشد مگر اینکه شافعی را برگردان و <sup>است</sup>  
گویند همین احمد حنبل در بنیامر شافعی را کوی میدانست و همگنان را از ملاز  
می منع می کرد تا آنکه بدو هیچ از ملازمتی نداشتند و او آگاه شد سپس <sup>چنان</sup>  
مواظب حضور شافعی بود که زمانه از وی بدو نماند و از هیچی بر معز  
منقول است که گفت یک روز شافعی را دیدم سوار است و احمد حنبل از دنیا  
است و او پیاده می رود گفتم یا اباعبدالله نهانا غنه و تمشی خلفه یعنی  
ما را از او نهی میکنی و خود از دنیا نشستی گفت اسکنوا لزمنا البغلة  
لا تنفقت یعنی خاموش که اگر ملازم ما استراو کم سودها بر ما از عبدالله  
احمد بن حنبل منقول است که گفت از پدرم پرسیدم که مگر شافعی چگونه مردی  
بود که این همه از تو می شنوم که او را دعا میکنی فرمود یا بنی کان الشافعی کالموتی  
و کالماتی للبدن هل لهدین من خلف او عنهما من عوض یعنی شافعی  
دنیا را بمانند آفتاب بود و بدن را بمنزله تندسوق یا این دو جان شریف  
و عوضی خواهد بود هم این حنبل گفته که ما بیت مندک لثین سنة الا وانا  
ادعوللشافعی و استغفرله یعنی کسی سال است که شب بیکم مگر بر حالش که از  
بهر شافعی دعا می نمایم و مغفرت می طلبم هم احمد گفته است که ما عرفنا ما صح  
الحدیث من منسوخه حق جالت الشافعی یعنی من تا صح حدیث را از منسوخ آن  
باز نمی شناسیم تا وقتی که با شافعی در اینچنین یا فعی در مناقب شافعی میگوید  
قال بعض الأئمة کان أئمة الحديث عاصرون فی ایدی المنزلة حق ظهر الاما



# شافعی

۷۱

الشافعی یعنی برخی از پیشوایان گفته اند که اصحاب حدیث در دست معتزله  
اسپر هیچ بودند تا آنکه شافعی ظهور کرد هم گوید قال بشر المریج  
من ائمة المیند عننا رجع من مكة الى بغداد وایت شافعا بمكة من قریب ما انا  
على مذهبنا الامنه یعنی بشر بن عیاش که از اهل سمرقند (بفتح المیم و کسر  
الراء المشددة و یاء ساکنه و سین مہمله) بود و آن دیو است در مصر که  
دوازده کوش زاهوار مصری از آنجا آورد و بیشتر از پیشوایان اهل بدعت  
اسب برای خود پدید و ماه سجده کردن را کفر نمیداند چون بعد از حج بدار  
السلام باز گردید گفت در مکه جوانی از قریب دیدم که بر مذهب معتزله  
از کسی بیم ندارم مگر از او

و هم جا حظ که از صنایع رجال را با اعتبار است میگذرد نظرنا الی کتب  
هؤلاء التابعه فلم ارا احسننا لهما من المطبوع کما اننا ننظم الدرر یعنی  
کتابهای این جماعت را که پیروان اهل دانشند نکریم میان نهاد در کتاب  
بهار شافعی ندیدم زیرا نوی گوئی ما را پدید آوردشسته میگذرد  
میگوید مراد جا حظ از تابعه اهل سنت است و هم او گوید که جارا لله ز فخر  
که از ائمة معتزله است و مکان او در علم ادب کالتقریب و ابعدها الهنا را شهرار  
نارند در کتاب کشف بقیة شافعی در عربتیا اعتراف کرده و در تصدیق و صلوة  
در جہوی انصاف داده در فہرست کتبہ ذلک ادنی ان لا تقولوا پس از آنکه  
وجوه مرقبہ از امام شافعی را نقل میکند و با استعمال عربی علم لغت تطبیق  
میکند میگوید و کلام مثل الشافعی من اعلام العلماء و من ائمة الشرع  
و رؤس المجتہدین حقیق بالجملة علی القصد والتداد و کفی بکتابنا المرجع بنحی  
العی فی کلام الشافعی شاهد بانہ کان اعلی کعبا و اطول باعاً فی کلام العرب  
من ان یخفی علی مثل هذا یعنی سخن مثل شافعی از پیشوایان شریعت و سران  
مجتہدین شایسته است که بر صحت ثواب حمل شود کتاب من کہ بشافعی العی  
موسوم است شاهد کافی است بمراتب شافعی در علم ادب و فہم کلام عرب  
و اینکه وی بالاتر از ائمة است که امثال اینگونه مطالب بروی پوشیده نماید